

بقلم فاضل مقدم : آقای شیخ الملک اورنگ

ادیب پیشاوری



مرحوم سید احمد مشہور بادیب پیشاوری فرزند سید شہاب الدین مدعو بسید
شاہ بابانجل سید عبدالرزاق رضوی رضوان اللہ تعالیٰ علیہم این سلسلہ از سادات

را اجاق میخواندند و اغلب صاحب زهد و تقوی و اهل ذکر و دعا بودند و نسبت ایشان در سیر و سلوک بسلسله سهروردیه بود که منتهی بشیخ شهاب الدین سهروردی است و در اراضی سرحد بین پیشاور و افغانستان میزیستند و در شهر پیشاور نیز خانه و مسکن داشتند و مردم آن سامان را بآنان اعتقادی کامل بود و از باطن ایشان طلب همت و کسب فیض میگردند بقرائنی که در دست هست مرحوم ادیب در هزار و هشتصد و چهارده مسیحی تولد یافته و چون بحد قابلیت تعلم رسید پدر او را بدبستان سپرد تا خواندن و نوشتن بیاموزد چنانکه خود در قیصر نامه بدین معنی اشاره کرده و گوید :

بهنگام خریدیم فرخ پدر	که بادش روان شاد مینوی در
بیک پرهیز پارسیم سپرد	چو مه گشت نو ماهیانه شمرد
که تا جان بدانش برافروز دم	ز هر گونه دانش بیاموز دم
سوی دانش آموز هر بامداد	روان گشتمی چست چون تند باد
خجسته دم آموزگاری مرا	بپرورد جان روزگاری مرا
زخورشید دانش چو پرتو گرفت	هیولای جان صورت نو گرفت
چنان چونکه تن زنده گردد بجان	بدانش بود زنده جان و روان
پس آموزگارت مسیحای تست	دم پاکش افسون احیای تست

پس از طی مراحل ابتدائی که مشغول تحصیل مقدمات علوم و ادبیات شد در زمان اشتغال به تحصیل روزی در بازار پیشاور میگذشت درویشی بآهنگ خوش مثنوی وقصه حدیبیه و صلح پیغمبر بامشر کین مکه را میخواند چون بدین بیت رسید

ناگهان در حق آن شمع رسل

دولت اننا فتحنا زد دهل

ادیب چنان از خود بیخود شد که سرخویش را بدیوار کوفت و خون جاری گشت و از آن پس کتاب مثنوی را دائماً مصاحب بود که در باره او میگفتند شش دفتر

مثنوی را حفظ کرده و شب و روز غالباً با خود حتی در راه رفتن مثنوی را زمزمه مینمود و در سال (۱۸۴۸) مسیحی که اهالی هندوستان قیام برانگلیسها نمودند طایفه مادری و پدری مرحوم ادیب هم تمامشان بجنگ قیام کردند و بقول خود جهاد نمودند و جمیع مردان آنان کشته شدند .

مرحوم ادیب نقل میکرد که جد مادری او سید عبدالصمد که پیرمردی صد و ده ساله بود پیشاپیش مردم پیاده علم بردست میرفت و انگلیسها او را با شمشیر پاره پاره کردند و ادیب در همان جنگ دو زخم بسیار منکر برداشت و بهمین سبب هم او زنده ماند و یازده ماه در بستر خوابید و بعد از بهبودی روزی در بازار پیشاور عبور نمود و مبلغ مسیحی مشغول تبلیغ بود ادیب با مبلغ دست و گریبان گردید و او را سیلی زد در نتیجه ایشانرا بکمیساریا بردند و نه روز حبس کردند و پس از آزادی از حبس مرحوم مادرش که مهد علیا نام داشت اقوام زنانه خود را جمع و در حضور آنها باقای ادیب فرمود که راضی نیستم تو اینجا بمانی چه که قطع و یقین دارم که تو کشته خواهی شد البته از اینجا بطرف افغانستان برو که شاید برای ما یک مشت زن بی پناه سرپرست بمانی و مرحوم ادیب را باین کیفیت از پیشاور آواره از وطن و در حقیقت تبعید کردند .

مرحوم ادیب بکابل حرکت و پس از دو سال بغزنین آمد و بعد از توقف یکسال بهرات آمد و بعد از ده ماه بترت جام و بعد از چند ماهی بخراسان آمد و در مدرس ملا غلامحسین شیخ الاسلام مشغول تحصیل شد و بعد از مدتی بسبزوار رفت و در مدرسه مرحوم حاجی ملاهادی حکیم معروف وارد و خدمت ایشان چند سالی تحصیل کرد و بعد از فوت مرحوم حاجی بمشهد رهسپار شد و در آستانه رضوی خود مدرس معقول گردید تا زمان نیابت تولیت میرزا سعید خان وزیر امور خارجه و با تأکیدات آن مرحوم عازم تهران شد در هزار و سیصد و شش .

مرحوم میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه بدوستان تهران خود نوشت که چنین شخصی بتهران میآید البته از وجود او استفاده لازم را بکنید جمعی از آقای ادیب استقبال نمودند و ایشان را بمنزل میرزا عباسخان قوام الدوله بردند و در کتابخانه پسر قوام الدوله میرزا محمد علیخان معاون الملك منزل دادند و مرحوم ادیب تازمان فوت معاون الملك که در این وقت قوام الدوله شده بود در منزل آن مرحوم منزل داشت و بنده بعد از فوت قوام الدوله مرحوم ادیب را بمنازل جناب آقای محتشم السلطنه اسفندیاری و مرحوم ذکاء الملك و مرحوم علیرضا خان بهاء الملك و خودم آوردم که در ایام هفته بنوبه در این منازل شب استراحت میفرمودند و موافق بیان خود آقای ادیب که میفرمود در ایام جنگ هندوستان با انگلیسها که ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲) مسیحی بوده و من در آن جنگها شرکت داشتم و در آن ایام سی ساله بودم بتقریب تولد ایشان در ۱۸۱۴ میشود و مدت بیش از صدسال عمر ایشان میگردد علیه رضوان الله تعالی و در نهم ماه صفر ۱۳۰۹ با عارضه سکته بعد از یکماه بستری بودن مرحوم شدند و از تهران باتشریفات شایسته بامامزاده عبدالله قرب حضرت عبدالعظیم مدفون شدند.

چیزی که بطور قطع میتوان گفت و بر راستی و صحت آن میتوان کاملاً مطمئن بود این است که در تمام مدت 'عمر يك روز و يك شب بر او نگذشت که از خیال هندوستان و هجوم فرنگیها بر وطنش آسوده و فارغ باشد بلکه دائماً بر کسانی که به وطنش ستم کرده و استقلالشرا از میان برده بودند نفرین میکرد و بیش از ۲۵ هزار بیت شعر او که فعلاً در دست میباشد حکایت از همین مقصود میکند و البته اطلاع بر آن اگر کسی بخواهد بایستی تمام گفتههای او را بادقت ملاحظه و مطالعه نماید و دل سوخته او را بیابد.

بقول خودش :

بدین سان که بینی که مویم همی همه چاره درد جویم همی

کز آن عقل و هوشم همه سوخته است
 نه بر کار خود بر توانا شوی
 سلیمان این مرغان دیگر است
 که بگشایم بند گوینده را
 بدستت یکی نامه پر خون نهم
 نگین بدخشی درخشان شده
 نه در خورد فرزانه دانشی است
 چنانها شنیدی چنین ها شنو
 که بر کام بدخواه بایست زیست
 مرا غیرت آید ز اندازه بیش
 کجازشت و ننگین کنم نام را
 ندارم در آویزش خصم پای
 کف من پرند یمن سودمی
 بدیدی یکی سر فرازنده مرد
 پیرورد از بهر کاری دگر
 کمر بسته دارد همی بر میان
 براند زدندان گرگان بره
 که تا آب روشن براند بجوی
 ز نطقم یکی جیش جرار داد
 خطیبی کنم مر ترا رایگان
 پی من بگیرو تو دریا شکاف
 بهر جا که ویرانه بینی بتاب

مرا در جگر آتش افروخته است
 تو نادان از اینها نه دانا شوی
 زبان دان این داستان دیگر است
 مگر بینم این چرخ گردنده را
 که خون دل از دیده بیرون دهم
 به بینی در آن خون پاشان شده
 غزل بهر خنیاگر و رامشی است
 ز گوینده چون من اینها شنو
 بر آن بوم و کشور بیاید گریست
 منم پور ایران و بر مام خویش
 به بیگانه نفروشم این مام را
 چو بادست‌واره بچنیم زجای
 اگر زور بازو بجا بودمی
 ز من هر کسی روز رزم ونبرد
 و لیکن مرا ایزد دادگر
 بدان سان که قیصر بکار جهان
 که تا گمراهان را براند بره
 لجام جهان داد ایزد بدوی
 همیدون یمن خوب گفتار داد
 به تیغ زبانم خطیب جهان
 مخور خون چو قبطی بنوش آب صاف
 بیاموز خوی بلند آفتاب

تمام بیانات ایشان در حقیقت تازیانه سلوک است و ترغیب مردم مشرق زمین

است بوطن پرستی و جانبازی در راه وطنشان .